

مخصوص نو آموزان زبان فارسی



حق طبع محفوظ است

کتاب
الاطفال

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و ستایش خدای واحد و کیا و صلوات و سلام بر پیغمبر
او و حضرات ائمه هدی بعرض صاحبان دانش میرساند که
تکلم بالبیان بیکانه درست و آموشد مگر با تحصیل قواعد آن
زبان و مسلم السنه اهل عالم باقی سخن شناسان روزگار از روی
قواعد سه زبان است عربی و فارسی و فرانسه و هر یکی از آنها
مشتمل است بر سه کلمه اسم و فعل و حرف و برای هر یکی علماتی
هست و آن علمات است این کلمات از که یکم ایما و پیرایه و کسبه
فصلی و این سه در فصاحت و بلاغت و کتب در خانه اهل علم و با

علیقلی واعظ و محارقاتی بجهت خدمت بر حوزه معارف قزوین
 زبان فارسی را با عبارت روشن و ساده نزدیک بفهم متدی
 و نو آموزان زبان فارسی در این اوراق چند درج نمود که ابتدا
 هر چه زودتر رشته افواج فارسی که مقدمه علوم نفسیه است بدست
 آورده و این عزیز بجز عصیان را بر حمت یا نکنند چون تاملی
 چیزات از مرقه معرفت از اثر مدان و تربیه است که از بی معرفت
 چیز و خوبی منظور نیست پس امیدوار است که این نور مخفی را
 که با تن محفیف این هدیه حقیر و تحفه بس حنیف را که خدمت
 سلیمان حشمتان ملک معارف آورده با نظر تو بین دستخدا
 از مجامع کمال خائش نگردانند علاوه ببلای خطه تسوین بر چه
 مستعدان بی بضاعت مدیران اصیل و معلمین جنیب
 تبرج راه آورده این پیاده عقب مانده در معارف بکوشند
 تا تالیفات بهتر و عمده تر از فارسان میدان بلا
 بطور آید و تربیت داد این و سیره بردارنده تپه

و مطرفی از زبان دو خط با یک راجح معلوم است بمانند

تفسیر اول در بیان مصدر است

بدانکه مصدر بر دو قسم است مصدر حقیقی و مصدر جعلی و مصدر حقیقی باز بر دو نوع است یکی آنکه در آخرش دال و نون و دیگر آنکه در آخرش تا و زون باشد و در آخر معنای ترکی آن لفظ (باخ) و یا لفظ (بک) باشد
 امثله مصدر اول و نون بر ترتیب حروف بهمی

در بیان اول حرف الف

فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
آمدن	کلماخ	امان کردن	ترکی
افزودن	آرتوزماخ	ایستادن	دورماخ
آسودن	و بخلمماخ	آرزودن	ایچماخ
آوردن	کتوزماخ	آفشردن	سینماخ
ارمیدن	آرام لاماخ	آرزودن	ایچماخ
آلودن	بونا شاماخ	آفشاندن	سینماخ

سوره توبه دولت و زخ باغشاهان	آغالیدن آگندن آمرزیدن	سالمخ دوشماخ سولماخ	اکلندن اقتادون افسردون
<p>درس دوم حروف با و پ</p>			
ایماخ یاغماخ کئماخ اویمماخ بجرتماخ چوروماخ گئماخ اوچورتماخ اوتدیرماخ سوزماخ	بوسیدن باریدن پریدن بازیدن پروراندین بوسیدن پسندیدن پرآیندن پوشانیدن پالودون	آپارماخ اوپماخ یاغدرماخ بازایماخ بجرتماخ گورتماخ اولوسکماخ اوپچماخ اورتماخ سپماخ	برودون بوسیدن بازانیدن بالیدن پروردون پاسیدن پلاسیدن پریدن پوشیدن پاشیدن

پنجین
بدرودماخ
پنجین
بدرودماخ

دوسرے سیم عرفیہ			
چائلا ماخ	ترکین	تودریا ماخ	تاپیدن
آله ماخ	تودون	اشی سماخ	تانبیدن
قورماخ	ترسیدن	چاپماخ	تازیدن
حرکت آتماخ	خندیدن	داشما ماخ	حمیدین
چینماخ	جوئیدن	قائماخ	جوشیدین
گزنماخ	چمیدین	دوماخ	چاییدن
فرلانا ماخ	چرخیدن	یا پوشماخ	چسبیدین
داغماخ	چکیدن	چسیدن
اوتار ماخ	چرانیدن	اوتلانا ماخ	چریدن
داد زور ماخ	چسانیدن	داد ماخ	چسیدن
دوسرے سیم چارم عرفیہ			
آلماخ	خریدن	فغان ایلماخ	خروشیدن
یدرماخ	خورانیدن	ایماخ	خوردن

بن
صید

بایرماخ	خوابانیدن	بایرماخ	خوابیدن
بایتماخ	خسپیدن	کولماخ	خندیدن
نازکنماخ	خرامیدن	قاسماخ	خاریدن
سغتماخ	خرزیدن	قاسماخ	خراشیدن
اکلمماخ	خمیدن	باتماخ	خلیدن
یوگورلماخ	دویدن	یرتماخ	درزیدن
یوبابماخ	درنگ کردن	ساعماخ	دوشیدن
دیرماخ	دادن	نفلدماخ	دمیدن

درسیس پنجم حرف (ر و ز)

قاپماخ	ربودن	انجامماخ	رنجیدن
.....	ریدن	سورماخ	راندن
قورماخ	رماندن	قوروماخ	راهپیدن
تیروماخ	رسایدن	تیشماخ	رسیدن
انجامماخ	رنجاییدن	لوگورماخ	روئیدن

سِلْمَاخ	بِرودون	دیرماخ	زُون
زیدماخ	زاریدن	دووماخ	زائیدن
بیکرماخ	سکالیدن	اوجوماخ	سرودن
سورماخ	سودن پد	المماخ	سائیدن
سودوماخ	سائیدن	مایندماخ	سوزاند
در ستم ششم			
ایستماخ	شائیدن	اولماخ	شدن
تلمماخ	شاکبرون	...	شائیدن
کورولدالماخ	عزیدن	یایماخ	عمودن
ارتماخ	فرودن	بویوماخ	فرمودن
کوپماخ	کپییدن	ایتماخ	کردن
دویماخ	کوسیدن	قارماخ	کشدن
اسکلمماخ	کامیدن	چالماخ	کوشیدن
سچماخ	کرنیدن	ساشماخ	کرنیدن

عند

...
گسودن آبخ	در سس همقتم	گدازون	ویاخ
لوسیدن	نیلاماخ	لبیدن	لیراوماخ
لغزیدن	سورشاخ	لرزیدن	میروماخ
ماندن	قالماخ	مردن	اولماخ
نوردیدن	بوکماخ	بنادن	دوماخ
اشمله مصادرتا، ونون بترتیب حروف تهجی			
حرف		الف	
انگاشتن	خیالیکماخ	انباشتن	قالماخ
افراختن	اوجاتماخ	انداختن	سماخ
افراشتن	اوجاتماخ	امهینختن	چکماخ
اموختن	اوسماخ	انداختن	الماخ
انگاشتن	لبشماخ	اراستن	برفماخ
انگاشتن	سیرماخ	اشفتن	پوروماخ

لوسیدن
میروماخ
لرزیدن
اولماخ
دوماخ

<p>اَسْمَاخ تَوَخْمَاخ چَاخَاخ پَشْرَاخ مَاتَنخَاخ مَاتَخَاخ</p>	<p>بِخْمِن بَاغْمِن تَاغْمِن سَخْمِن حَسْمِن خَسْمِن</p>	<p>اَوْتُوغْمَاخ بَاغْلَامَاخ عَزْرَارْمَاخ قُبُولْاَلْمَاخ تَاغْمَاخ اَحْسَارْمَاخ</p>	<p>بَاخْمِن بَسْمِن تَاغْمِن بِزْمِن حَسْمِن خَسْمِن</p>
<p>در کس هشتم</p>			
<p>قَالْمَخ پِلْمَخ تِکْمَخ گُوگْمَخ سُوپُوغْمَخ دَلْمَخ تَاغْمَخ</p>	<p>خَاغْمِن دَاغْمِن دُوغْمِن رُغْمِن رُغْمِن بُغْمِن شَاغْمِن</p>	<p>اِسْمَاخ قَاشْمَاخ دُوغْمَخ قُوغْمَخ گَمْمَاخ بَاغْمَخ قَاغْمَخ</p>	<p>خَاغْمِن خَسْمِن دَاغْمِن رُغْمِن رُغْمِن سُوغْمِن سَاغْمِن</p>

ایشماخ	شستن	ایشماخ	شدن
یوماخ	سستین	آچلیخ	تگفتن
اکماخ	کاشتن	باماخ	نزورفتن
اولدوخ	کشتین	دولکاخ	کوردین
الماخ	گرفتن	دیباخ	گشتن
کچماخ	گذشتن	اولماخ	گشتین
قرماخ	گسختن	قویماخ	گذشتین
آدم قوماخ	گماشتن	آرقماخ	گذشتین
باخماخ	نگریستن	اعلاماخ	گداختن
گرتماخ	نهفتن	بازماخ	گرگشتن
تاپماخ	یافتن	قویماخ	بگماشتن
			هشتن

دولت ناماخ

وزیر ناماخ

در س نهم در مصادر جعلی

مصدر جعلی باز بردو قسم است یکی آنکه در آخرش با مصدری باشد دوم آنکه در آخرش لفظ (کی) بیاید و ضمیمه معلوم است که تعین اقسام مصدر نماید

ترکی	فارسی
<p>قمار و دنیا باق تمار لُخ گموزر استیفاق عزیز لُخ و شاولُخ گموزر او خوماخ حرام کسبلردن در چالمُخ حرام و اسباب پُنجوزر یوگورماخ روزنی آرتوخ ایلیز برازندگی زینده کی یاراشماخ اکنون بادغی ماسوع باعماخ و</p>	<p>قمار بازی خاری می آورد اسب سواری عزیز می شادی می آورد خوانندگی از کسبهای حرام است سازندگی حرام و اسباب بیخوشی است دودندگی روزی برار نیا و نمی کند برارندگی و زینده کسب معنی است آبادی غنیمت از بارندگی با ماسوع است</p>
<p>تثنیه دوم در فعل ماضی است</p>	
<p>و علامت آن دال ساکن است ماقبل ساکن غالباً و لفظ آمده ماقبل مفعول هست یا آء ساکن است با ماقبل ساکن دائماً مثل رفت کرد در مفعول غایب و در آخر معنای ترکی آن لفظ (دی) میاید مثل گلدی کیدی دیا اینکه حرف (ب) در آخر حاصل میشود هرگاه در آخر ماضی لفظ (ه) بیاید مثل آمده گلوب در مفعول غایب</p>	

درس دهم

امده ماضی که آخرش دال ساکن است بطرز کلام

آمد خورد مثل حیوان خوابید	گلدی دیدی حیوان گیمی یا دیدی
خواند فهمید نمازید	او خودی آنلادی نازا لید کی
چیدید رهید بکوشه خرید	ترشیدی قوماردی کوشه ده بخشد
بهار رسید طبل سرو سبزه دید	بهار تیشی طبل او خود سبزه گو کرد
گرم تیند شاخ خمید طفل مکید	تورده خود بود اوخ انگلدی او شاخ اند
گل روئید بچیه باوئید	گل گو کردی او شاخ قدر ایلدی
عید شده ویرانه را آباد کرد	شاهون عدالتی خرابه بی آباد ایلدی

قاعده

بدانکه اگر خوانند ز فعل ماضی مستدی بنمکنند یک الف بازن ساکن پیش از دال میآورند و یکی بی یاء ساکن هم علاوه کنند و در مضارع الف و نون معشومه چنین از دال چنانچه

پوشاند پوشانید نوییاند نویسایند نشاند نشانید
پوشاند نوییاند نویسایند نشاند نشانید
درس یازدهم در امثله ماضی با تاء ساکن

غارت چایدی عمارتک میروی	بغارت تاخت عمارت ساخت
گیدی اوز که لره بوشتدی	رفت بدیگران پرداخت
پشیه اگشدی شکستین باغلادی	بگرفت نشت شکست است
هر کیم اگدی دنون که لرتدن کلدی	هر که کاشت از معاش او نشت
آخار روی مایدی حفظه داوری	جست یافت برای خط کاشت
الوادین قارشداوقانین کدی	با او باش آهمنجیت نخود رایت
هر کیم ونی لردن ایستدی ابرو سن	هر که از دوزان خواست برو بکا
اشقام قیجینی چکلدی	سح اشقام را آهمنجت

اسکندری

تنبیه سوم در مستقبل
در رس دوازدهم

فصل مستقبل دلالت بر معنی آینده دارد و علامت آن دال ساکن است با فتح
ما قبل آخر مغز و غایب مثل رو و دیگره اغلب حرف (می) در اول افزوده
میشود مثل میرودمی گیره و در معنای ترکی آن را ساکن میاید مثل کید
دو تا مغز و غایب است

می چید	می چید	فرنانار	می چید
می چید	می چید	دامار	می چید
می چید	می چید	پرور	می چید
می چید	می چید	بایار	می چید
می چید	می چید	اکلر	می چید
می چید	می چید	مکر	می چید
می چید	می چید	بچر	می چید
می چید	می چید	ایخلانا	می چید
می چید	می چید	سورر	می چید
می چید	می چید	زرلدار	می چید
می چید	می چید	دخوایر	می چید
می چید	می چید	بایارشا	می چید
می چید	می چید	سندیرار	می چید
می چید	می چید	سانار	می چید

اولدرد	می کشد	اگر	می کارد	اشیای	می فرزند
قازار	میکند	قازار	میکاوود	حکمر	میکشد
آزادار	میکامد	ایلر	می کند	دوگنر	میکوید
دومار	می گیرد	...	میکوزد	اعلا	می گزید
هور	می لاید	ایر	میکند	...	می گاید
آچر	میوشد	گزلنر	می نهند	یازار	می نویسد
کلام	نالیه	میالد	نازایر	مینازد	
کلر یسر یا مار	کلر یسر یا مار	گلدرد او خور	گلدرد او خور	پیلر	پیلر
اولگردا	اولگردا	شلمانار یو کور	شلمانار یو کور		
ارواد ایر بودیر قیری تو خور	ارواد ایر بودیر قیری تو خور				
ایت یوخدا دونا تهر اقلیا	ایت یوخدا دونا تهر اقلیا	اوغری اوغور لر کیم کیم یا تا	اوغری اوغور لر کیم کیم یا تا		
بچر بکر اور تر	بچر بکر اور تر				

در ز با عطار ایلیه	می خنید می بند و خنید
و عوا ایلیه در ایلیه	می خنید می بند و خنید
او تو را سر مایه زون کنی	می باز دوازده فن بر میناید
او کو مشکر هر روز و روز	می پاید می پاید و خنید

در س پانزدهم

نازین بر رویا چمن کسبند	می خنید می بند و خنید
اگر کسب کند آن کچر در	می کار و میدرد و معاش میکند
نفره چکر بر مار و غرانا	می غرد می خنید و می غلطاند
او مار او تیار گو گو گو	می خنید می خنید و می قصد
یا غار بلوط او گر چمن ای می	می پاید بر می روید چمن می پاید
یا راسا زان ایلیه بر سینه که دارد	می بر آرد و بنازد و بنبری که دارد

تفسیر چهارم در مضامین

و علامت آن این است که در هر اول آن می آید و علامت آن می
 یکشنبه است و تغییرات این شهر و جمع غایب و مخاطب بر آن ظاهر دارد
 می آید و بر ماضی که آن بر یک حال است و هر مرتبه ای که آن بر سر خواهد می آید

ترکی	فارسی	ترکی	فارسی
کلمه باقلار	خواهیند	کلمه جاق منفرد	خواهیم آمد
کلمه جاق سوزج	خواهید آمد	کلمه جاق سن منفرد	خواهی آمد
کلمه جاق قوج	خواهیم آمد	کلمه جاق تم	خواهیم آمد
کلمه جاق دارج	خواهید آمد	کلمه جاق منفرد	خواهید آمد
کلمه جاق سوزج	خواهید آمد	کلمه جاق قان منفرد	خواهی آمد
کلمه جاق قوج	خواهیم آمد	کلمه جاق تم	خواهیم آمد

و گاهی بجهت ضرورتش حرامی مقدم بر لفظ خواهد پیدایش
 من این کلمات و فرمها سوختن خواهیم و در فضل دانش نیاموختن خواهیم
 لولای فصاحت نیز یافتن خواهیم چراغ بلاغت نیز فروختن خواهیم

تثبیه نحیم در اسم فاعلست

و غلامت آن (ه) در آخر مستقبل و تون ساکن است پیش از
 مثل هر بنده و با الف و تون ساکن مثل رسان و در معنای ترکی
 الف و تون ساکن است در آخر یا تون ساکن است فقط مثل او تون او کیدن

اسم فاعل			
ترکی	فارسی	ترکی	فارسی
ادچان	پرنده	ادویان	چرند
قاجان	دونده	برتان	درند
دوران	پاینده	امان	جمنده
کسن	برنده	اسامنده	خورنده
اکلن	خمنده	رونده	کین
چمنده		کرن	
اسم فاعل مالف و نون			
ادماران	چران	دوان	پوران
پین	خوران	بران	آقان
چابالیا	طیان	سوزان	اوترن
تنبیه اسم در اسم مفعول و اسم زمان و مکان			
درس هفتادم			
علامت اسم مفعول لفظ شده است که در آخر ناصی میاید و در معنای ترکی			

آن شین ساکن است ما قبلش کوه یعنی مایه بر مثل برده شده، آ پایش

مسئله

سینمش	شکست شده	تیمیش	خورده شده
نظم اولوش	نظم شده	خورد اولوش	خورد شده
قزارش	سرخ شده	پور اولوش	خسته شده
شلمش	افروخته شده	دویش	کوفته شده
سککش	کاهیده شده	سککش	افزوده شده

و کاهی لفظ شده را می اندازند اسم مفعول را ما ماضی مجول بنا کنند

مسئله

قزارش	توقف	مانش	سوخته
شلمش	افروخته	غلمش	کشته
سج اولوش	لبیده	نیلمش	اندوخته
چانلمش	ترکیده	پانمش	خسپیده

تنبیه مهم در س هیچد ام

بدانکه ادوات سه اسمکان عبارت است از مشت، علامت، نگه و تکیه که در کتب معجم
 ستیزه آن حفظ رکاب است تا با و را در هر صفا و صیغه دورا غلام هم ترغیب
 مستقیم است که تعیین علامت نموده دور یکته نویسد

کتاب الفبا

ششگاه	اکشن	خوردنگاه	میان بر
رستگاه	کودن	اقبا و نگاه	پیشن بر
اقتاد نگاه	دوران بر	برید نگاه	کسب بر
خریدن گاه	سختان	کشنگاه	اولدورت
زودن گاه	دیرباز بر	جستگاه	قانع بر
آوردنگاه	گتورباخ بر	لشکرگاه	لشکر بر
حتمه گاه	حتمه بر	ایوانگاه	ایوان بر
شعله گاه	شعله بر	کمینگاه	کمین بر
رزم گاه	دخوار بر	بزمگاه	عیش بر
کشنگاه	اولاخ بر	جا نگاه	محل این
		امشله	

گلستان گل پری بوستان غم پری

بندوستان بند پری

مشله

هم لفظ دکده

سنگده بت پری و کده کند پری نمکده غم پری

هم لفظ دلخ

سنگلاخ دین پری دیولاخ دیو پری روهولاخ چای پری

مشله

ه لفظ دنار

مرغزاره قوشان لاله زار لاله کله زار گل پری کند زار بوغدی

مشله

ع لفظ دبار

روه بار چای پری زنگبار زنگی پری

مشله

و لفظ دسار

شاهسار بود پری کوهسار دایخ پری

مکسار دوزخ پری چشمسار چشم اولان پری

مشله

ح لفظ دوان

بالتاری	جامه دان	بوزیری	بچدان
قلم یرتی	قلم دان	دوزیری	منگدان
<p>در سبب زده تم در اسم زبان</p>			
<p>ادوات اسم زمان اول (الف و نون) است که در آخر اسم میاید</p>			
بهار و قتی	بهاران	مثله	بامدادان
سیران توکلن	برگریزان	صبح و قتی	شبانگاه
<p>۲ لفظ (گاه) است مثله</p>			
<p>شام و قتی شامگاه</p>			
<p>شام و قتی بامگاه صبح زمان</p>			
<p>منسبه هشتم</p>			
<p>در صیغه امر است و علامت آن سکون آخر است و بر سرش اغلب حرفین (ب) بجهت زینت کلام میآوردند و ظیفه معلوم است که تعیین اقامت نموده بفرمانند</p>			
<p>مثله</p>			
بیر	ببرسان	ببچم	ببیرس
سح	ببجو	بدواز	ببجواب
احشار	ببپسند	انکار خیال	ببکار
بکن			

سو پر اوتلا گز	سوکن یوکور قاشی ناله ایله سات	بالای بدو نجان بنال بفروش	چینه یاز اوتار نارایله آل	بجو نونس بحران ببال بخز
سوت یات اوینا گل قال	بباز سیا مان	بپا گزنده برو گیت بنوش	ترش اویح یی	ببب بپر بخور

در گاهی حرف (می) بجه تا کیسه با اول اگر داخل میگردد مثل نینرک

میگو دیگن میکن ایله شعر
خوابی شرف و بزرگواری میگو ش منتی که داری

درس هشتم در نئی

په آنکه علامت نئی نون مشوه و یا سیم مشوه لرت که با اول کلمه میاید در آخر
سنای تر که آن لفظ (سه) و یا لفظ (ما) حاصل میوود و معنی نئی باز
داشتن است تعیین غایب و مخاطب و ظنیه معلوم است که بقمانند

در مسند

نرو	نکن	نیا	نیز	نکه
نپاش	نیاش	نیای	نیال	نایله
نکرز	نیالای	نیزه	نمائی	نور
نخبان	نکرای	نیل	نخو	نخند
نیازار	نیای	نکوده	نخور	نیمه
نترس	نترسان	نورنما	نمدان	نماچرما
نخب	نخو	نخارما	نخبران	نواما
نندای	نذر	نرما	ننیز	نرتما
ننخب	ننخر	ننما	ننیز	ننشتما
ننیزونه	ننبار	ننبار	ننبار	ننبار

در مسند

بناکه علامت نغی نون مشرف است که در اول فعل می آید چنانکه در مشرف است

ببند	ببند	ببند	ببند	ببند
ببند	ببند	ببند	ببند	ببند
ببند	ببند	ببند	ببند	ببند
ببند	ببند	ببند	ببند	ببند
ببند	ببند	ببند	ببند	ببند
ببند	ببند	ببند	ببند	ببند
ببند	ببند	ببند	ببند	ببند
ببند	ببند	ببند	ببند	ببند
ببند	ببند	ببند	ببند	ببند
ببند	ببند	ببند	ببند	ببند

دیباچه است در مخاطب مکتوبات آن در جای فون ساکن در صیفه های گفته
و قیغه معلوم است که در یکتة نموده آنرا دل آشفته شکره بنویسند مثل آبدید ندید بروی

درس هفتم

عادت جمع و تشبیه در فعل مضارع فون ساکن است که مثل زوال میاورند در غلب
دیباچه ساکن است در مخاطب و تکمیل آن که گذشت در فعل ناقص

مستطاب

میکارند	میگردند	میچرخند	میخورند	میپایزند
میبرند	میدوزند	میکشند	میپوشند	میکشند
میآیند	میخوانند	میآیند	میکنند	میکنند

چاپالار	میانند	اولدور	میکشد	آپارلار	میرند
اوخولار	میخویشند	هورلر	میلانند	دوتالار	میکشند
اونبالار	میانند	پلر	میدانند	بازالار	میویشند
تولار	میفریند	اغلا	میکرنند	کولر	میخندند
سودورلر	میروبند	قیرلر	میانند	الار	میخزند
یولر	میرسند	یاپالار	میخندند	اکلورلر	می نشینند
دوایلر	میچکنند	کوپالار	میدانند	یورورلر	سیدوند
سورلر	میسانند	نالایلر	مینانند	هورلر	میلانند
ارتالار	میفرانند	ایلر	میوینند	یانرورلار	میوزند
تاپالار	میسانند	تاپالار	میجوینند	چیلر	میجوند

و اگر نمی‌تواند بنام کند و نرا برداشته یا در جای او میگذرانند و ما قبل از آن میگویند چنانچه

در علامت تکلم مع الفیر یازدهم است در ماضی مضارع که در آخر میاید مثل
 امدیم کلدوخ میروم - گذروخ

درس طبیعت و سیم

در ترجمه قدری از لغات غیر معروف	
آواره انگ	ارنج دیرنگ ایدون بوجور و بوز
بام صبح	پوشش عذز پیله در خورده فرد
پای بنا	تکاپو چاشناخ توان قوت
جوش چونه	چیندس بکلیخ چنگوله پنجه ادرخ
چامه غزل	حکامه قصیده چیره جبری
خیماره کرشناخ	نظمآن کهنه خیره حصین
دیرباز قدیم	دهن در آنجا رود پهلوان
روده صفت	رعاصت پودنا رنده کهنه
تک زین	زنی طرف سبرو و عین
ساک بیل	عکازه عصا عجانہ تاغاف
غوزه تابوخ	فلاح اکینچی گلبنه بونک
کنکاش شیری	لمبه او نبا لوپ ادرود
سویح ایاقون بند	طازره شیردوبه مویه کره

علاهی جمع و را بهما

دو عالم است و قرن است و خلق من ذی روح است و در آفرینش
 ترکی آن الله دارد و یائز نیاید

سرخان	آوشمار	بلبلان	بلبلان	و سخن	قیزار
سیران	آوشمار	فیضان	فیضان	کاوان	اکادیر
سوران	آوشمار	ماران	ایلان	زیبوان	آسیا

در آفرینش

سردان نجیب ایران ز روان نجیب کشیری

سمران لشکر لشکرین کوی زمان با عصمت عتق عتق

م (م) داسما فلفظ با جمع بسته میشود مثل خانه ها ایله
 گرو و نیا بویله سمر یا بشمار بدنه ما بدله حکم یا جگر کر
 م (م) اغلب مخصوص اسم فاعل و اسم مفعول است مثل
 نویسنده گان یا زانمار بسته شدگان با علفنامه
 و اسمی ششم بر زوج با الف دون و نا با هر دو جمع بسته شود مثل
 ایروان ایرو یا تا شمار چشمان چشمها گوزله
 نامی لفظ حالت با غنای می آید مثل نوشتجات

تسبی و تمثیل

در حرف تخمین و تمثیل و بیاضت و محافظت و تمجید و تفضیل است

حروف تخمین درس ۲۴ امثله

افرن زه زهی خه حنی بنام انزد
 خه خه مرجبا حسن جذا ماشا الله

حروف تمثیل پیدار ایتماخ امثله
 مان به مین + آلا + بلا + فاموش + نگر

حروف افسوس حیفیاخ امثله

- | | | |
|---|-------|-----------------------------------|
| ۱ | افسوس | مثل افسوس که دلبر پسندیده بر |
| ۲ | ورینغ | مثل ورینغ آیدش دست دلتن |
| ۳ | داو | مثل داد پیداد از آن پیکره پیداکتی |
| ۴ | وروا | مثل وردا که دیار شما در دیار است |
| ۵ | تقو | مثل تقو بر تو ای سر دبی ابرو |
| ۶ | داوخ | مثل میزغم آوخ که عمر پای بستر |

درس
 بیاضت

۷ (وه) مثل وه که کرده باز کردیدی
 ۸ (حیف) مثل حیف است این عمر گرانمایه بگذشت
 حرف تجب مثل خوشا خنک چه چه بیه واه
 تبارک الله حرف تفضیل آرتوخ لخ حرف فوری
 مثل (رت) بهتر بخشی راخ کمتر کوچک راخ
 بهتر پوک راخ فرزون تر آرتوخ راخ ۲ (دین)
 مثل بهترین خوشترین حرف محافظت
 حفظ ای تیخ حرف فوری آ (دار) مثل سرایدار راید
 پرده دار نیره دار ۲ (بان) مثل دربان و شتابان
 باغبان نگهبان ۳ (بد) مثل سپید
 عم (وان) مثل اشردان گلّه وان وشتوان
 حرف تخمیر حیرت سایه راخ حرفی کن مثل سردک
 سنگدل حرف تصغیر کوچک سایه راخ حرفی (چه) مثل
 سراچه دریچه بازارچه باغچه حرف لیاقت

۱- (دوار) مثل پروار بنده وار خواجه وار شاه و آ
 ۲- (دانه) مثل خردمندانه دلیرانه دلبرانه عاقلانه
 ۳- (دسان) مثل مردمسان شیرینا پلسان
 ۴- (دسان) مثل سدا شاه آسا مهر آسا
 ۵- (دوش) مثل شاه و شش ماه و شش پریش

میخرازد در چمن طایوس و نس	پرور چمنده طاوس کمی
ماه و شش روشن کند تار یکرا	ای کمی اشق الیکر قران لغنی
شاه و شش ز بخت داند زرم یار	شاه کمی قزل غبشار بزنده یار
پری و شان سمن بویک اشاره بر	سمن ایلی پرویز بر باره ایلی و کلگر

در بعضی جاها بجای وش ش استعمال می شود می گویند شاه وش

درست و چشم

حروف ندا ای ۴ ایا ۴ میا ۴ الف سهله
 ای در دو تو ام دران دستبرناکای ای یاد تو ام منس در گوشه تنها
 آیا هرزه گو بس کن این لافرا هیا عمر کوتاه ده

ساقیا باده که کسیر حیات است پیار

قاعده الفاظی که در آخر آنها الف و واد است در اضافت شدن
 با فرشان باده افزوده بشود و در آسمی که در آفرینش باده است همزه زیاد میکنند
 و غیض معلوم است که نسیب این اقسام نموده در وکیه تبار کرد و بنامند **امشکه**

قبا موربو هوا بلا کیو شفا جفا سو پا
 سدا خانه سایه مایه پایه جامه خامه لانه

توای من تا بزانوی تو است	نایم سفید کردی رسته سفید باد
بوی خوش بجز از روی خوش آید	دره آبی تو بلای جانهاست
کسیر کی تو آفت هر بار سناست	شفا می در دو دم در خجایی را بود
سوی من پی شکان لنگ است	صدای خوب دل میفریبد
در خانه مور شبنمی طوفان است	سایه شاه بر سرم بادا
سر مایه دلال دروغ است	پایه سلطنت بلند تر است
جامه بلند کجبر سناور	جامه کوتاه باعث نفاست

این همزه در گفتن سبک بیا می شود

بر لانه موران او را رکودن کرده است **قاعده**

سوره بار و نام

در ضمایر و اسماء موصوله و اسماء موصوفه دوازده است بدانکه ضمیر برود قسم است متصل بمفصل و از برای هر یک سه حالت است حالت رفع ضمیر منفصل
امثله

ان اد آنها اولاً تو سن شما یز من سن یا یز

حالت نصب ضمیر منفصل در س میست و ششم

اورا ادنی ما تنارا اولار ترا سنی شمارا یز سراسنی مارا بزی

حالت جر ضمیر منفصل مثل آیم او ادون آد سب آنها اولار دن آ

رای تو سون این مال شما یز اولار جا من من جانم رفیق ما بزم رفیق

حالات ضمایر متصله حالت مفعول ضمیر متصل امثله

خواندش برای اینکه زندش چاقور و راونی بوزان و ترکیه در او

خواندشان موجب دیدشان چاقور و اولاری سواجب بیره اولار

خواندت کاغذ دبدت چاقور و رونی کاغذ و بیره

خواندمان سیاست نایدان چاقور و ریزی سیاست ایلیه بیره

خواندم حرف بگویم چاقور و رونی سوز دیه مسنه

<p>چاقور زری اجنده بزری کاغذش آمد کاغذی گلگی جانلاری بر که زری آدملری یتشدی ایلم یتتر قلمون تندک ایشمز اور یولا در</p>	<p>خواندمان رنجاندان حالت بر ضمیر متصل مثل جایشان سخت است آدیشان رسید دستم می لرزد قلمت تنذاست کارمان رو براه است</p>
<p>وظیفه معلّم غایب و مخاطب منفرد و تنه و جمع ضمائر را در دیکته بشمارد و بنویسد</p>	
<p>درس است و همضم</p>	
<p>در موصول و موصوف و اشاره است بدانکه علامت موصوف و موصول یا ساکن و یا حمزه مکسور است که در آخر کلمه میآوردند و بعد از آن یعنی در سر کلمه لاحق کاف مکسور است فصل در همضم</p>	
<p>بر عورت که نجیب در برا و غلان که هوشی در بروقت که کمک آیدن در</p>	<p>زنی که نجیب است پسری که با هوش است وقتیکه مساعد است</p>

بربر که سنا سیدر	جانیکه سناست
برایو که یاقوق در	خانه که نزدیک است
برقا پو که محکم در	دری که محکم است
برجام که نظیف در	حامی که نظیف است
برجورک که مصلی در	نانیکه ماکول است
برنو که ایشنی در	اسکه خوردیت

تشیبیه دوازدهم

در معانی چون مثل	در خانه بعضی از حروف
۱- وقت مثل	چون بهار آید زمین خضر شود
۲- تشبیه مثل	چون شاهان حرکت میکنند گویی
۳- استفهام مثل	چون فردا آمد زبام یعنی ظهور
۴- معنی مثل	دوازدهم (یعنی خدای پهل

در معانی دوازدهم

در معانی دوازدهم	در معانی دوازدهم
------------------	------------------

بر	بدن	مش	ای سیم که بسته است همچو خار که
بر	سینه	مثل	ستایش کنان دست بر بر
بر	میش	مثل	صبر تلخ است و لکن بر شیرین و
بر	باید	مثل	جوستم خوش را از صفت آن
بر	آن	مثل	آب رود بر تو در اعتراف من
بر	آن	مثل	چو بر زین جرات گرفت او ترا
بر	بمعنی امر	مثل	پیشش و پادشاه خطابش
در معانی (را) است			
راه	مفعول	مثل	ظالم را حفته دیدم نیروز
راه	اختصاص	مثل	خدا را است مستم بر کوری علم
راه	بمعنی علت	مثل	خاص کند و مصلحت علم را
در معانی (ب) است			
ب	بمعنی یا	مثل	یک نفس که بر اینست یا او
ب	بمعنی در	مثل	بدریاد در منافع پشمارا

ب (بعضی قسم)	قسم سبحان عزیزت که بهتر از چنانچه
ب (زآید)	یکی که بود و نشو و نیک زبان دو گوش
در معانی (یاء)	است
یاء وحدت	کسی بیدیده انکار اگر نگاه کند
یاء وحدت تقدیر	کس نکوید که دوغ
یاء خطاب	نکردی نمکنی نخواهی کرد یاء وحدت
یاء	از غم است آهوی زهد یاء نسبت شش بیک دوتی
یاء	بعضی استراحتی شل هر آنکه سبقتی کردی
سیرت و پارسا بودی	معانی (ور) در معنی تاپو
در ظرفیه شل	بدریاد و منابع پشمار است در فایست
شل پرده در	در معنی امر شل ای صبح ملک بدر جا
آیناف در معنی ده	شل نماز خواندم در سجده است
استاد کامل جناب امام شریفی	علیه السلام و اعطاهم خوارق و دار الطهاره
استاد کامل جناب امام شریفی	علیه السلام و اعطاهم خوارق و دار الطهاره

سجده